

فصلنامه علمی و پژوهشی «بررسی‌های حسابداری»

سال سوم- شماره ۱۰ و ۱۱- زمستان ۱۳۷۳ و بهار ۱۳۷۴

ص ص ۹۱-۶۷

مقایسه بهای تاریخی، بهای جاری و ارزشهای خروجی

ترجمه و تلخیص: سودابه حسن نژاد طبسی

مقدمه

مقاله‌ای که در پیش رو دارید، بخش سوم مقاله‌ای تحت عنوان «مقایسه بهای تاریخی، بهای جاری و ارزشهای خروجی» می‌باشد. بخشهای اول و دوم توسط آقایان مهدی مرجانی و نصرا... تیمانی ترجمه و گردآوری شده و در شماره‌های ۶ و ۷ همین مجله آمده است. در بخش اول، با استفاده از مثال ساده مبادله اوراق سهام ماهیت سه روش حسابداری رقیب (بهای تاریخی، بهای جاری و ارزشهای خروجی) تشریح شده است و در بخش سوم با بررسی مثال مذکور، برتری روش ارزشهای خروجی به سایر روشها بر اساس معیار «مربوط بودن به مدل تصمیم‌گیری» اثبات می‌گردد.

مقاله حاضر بخش سوم همان مقاله می‌باشد که به تعمیم کاربرد عملی معیار مربوط بودن به سایر داراییها و انواع شرکتها به منظور دستیابی به اصول عمومی تر حسابداری، می‌پردازد.

بخش سوم: تعمیم

علت بررسی تفصیلی این مورد خاص به امید ایجاد بینش و آگاهی نسبت به سایر موارد ویژه می‌باشد. هدف از تجزیه و تحلیل، کشف وجوه مشترک می‌باشد که با استفاده از آن بتوانیم مطالب را در کنار هم قرار داده و قادر به درک کلیه موارد خاص باشیم. هدف نهایی، تهیه یک اصل عمومی است که بر پایه حقایق متقن و قابل قبولی بنیان نهاده شده باشد.

۱-۳- مسأله

غالباً این طور به نظر می‌رسد، اندازه‌گیری هر نوع مبادله و یا دارایی مستلزم استفاده از اصل ویژه‌ای می‌باشد. در مورد اصول عمومی پذیرفته شده حسابداری، مسأله این است که اصطلاح «عمومی» بجای اصول به اصطلاح «پذیرفته شده» اشاره دارد. به جای تعداد کمی اصول عمومی، تعداد بیشماری اصول خاص وجود دارد. زمانی که گفته می‌شود هیچ اصل حسابداری وجود ندارد، منظور همین مسأله است و آنچه که ابراز می‌شود تمایل به داشتن اصول عمومی‌تر است.

کلیه اصول عمومی، کاربرد محدودی دارند. محدود بودن دامنه کاربرد یک اصل دلیل کافی جهت رد کردن آن نمی‌باشد، چون کلیه اصول دارای این خصیصه هستند. به هر حال اصولی که دارای عمومیت بیشتری باشند به دلیل سادگی و قابل فهم بودن به اصولی که عمومیت کمتری دارند ترجیح داده می‌شود. جنبه عملی چنین رجحانی به یادگیری کمک می‌کند، آشفته‌گی در مطالب را کاهش و ثبات رویه را افزایش می‌دهد. یک اصل عمومی، ابزار قوی و عملی در رابطه با حقایق ثابت می‌باشد. ساختار هندسه پیش از اقلیدس و بعد از او را با هم مقایسه کنید تا قدرت عملی اصول عمومی را در هندسه دریابید. هر چند که جستجو برای یافتن اصول عمومی‌تر اساساً بنا به دلایل تنوریک است ولی نهایتاً بابت کاربرد عملی این اصول می‌باشد. ما به دنبال اصول کمتر با گستره وسیع‌تر کاربرد می‌باشیم و از تناقضات دوری می‌کنیم زیرا، به دلیل اصول ویژه متعدد یا اصول ناقص که هر کدام مستلزم برقراری اصول ویژه دیگری می‌باشند، سردرگمی و آشفته‌گی پیش می‌آید. اصل بهاء ماهیتاً دامنه کاربرد محدودی دارد. برای نشان دادن اینکه این محدودیتها اساسی و ریشه‌دار هستند به بررسی

چند مورد ساده می‌پردازیم.

۱-۱-۳- مبادلات

عنصر اصلی حسابداری مبادله است که در شکل کلی به شرح زیر ثبت می‌شود:

	حساب (i)	بدهکار
زمان (t)	حساب (j)	بستانکار

به طور کلی ثبتهایی که با آنها سر و کار داریم بر دو نوع اصلی می‌باشند:

الف - بدهکاری را اندازه‌گیری می‌کند و معادل بستانکاری را در برابر آن قرار می‌دهد.

ب - بستانکاری را اندازه‌گیری می‌کند و معادل بدهکاری را در برابر آن قرار می‌دهد.

خرید، یک مثال برای ثبت نوع (ب) می‌باشد که در آن ما ابتدا وجه نقد پرداخت شده را اندازه‌گیری نموده، سپس معادل بدهکاری به داراییها را در برابر آن قرار داده و آن را بهاء می‌نامیم. وجوه دریافتی از بابت استقراض یک مثال برای ثبت نوع (الف) می‌باشد که در آن ابتدا وجه نقد دریافت شده را اندازه‌گیری نموده سپس معادل بستانکاری به حسابهای پرداختنی را در برابر آن قرار داده ولی آن را بهاء نمی‌نامیم.

اصل بهای تمام شده در مورد ثبتهای نوع (الف) ساکت می‌باشد. گستره این موضوع به دلیل آنکه نه وجه نقد و نه پرداختن آنها هیچکدام بهاء نمی‌باشند، وسیعتر شده است. وقتی کالایی را می‌فروشیم، طبیعتاً دو نوع ثبت داریم، ثبت (ب) برای بهای تمام شده کالای فروش رفته و ثبت (الف) برای درآمد. کلیه ثبتهای ترکیبی را به این روش می‌توان تجزیه نمود. در صورتی که ثبتهای ابتدایی یا ساده (نه ترکیبی) را بررسی نماییم می‌توانیم بگوییم اصل بهای تمام شده در مورد ثبتهای نوع (الف) کاربرد ندارد. گاهی اوقات اصل بهای تمام شده در مورد ثبتهای (ب) هم کاربرد ندارد. برای مثال، اگر پولی قرض بدهیم، بستانکاری نقد را اندازه‌گیری نموده و دریافتن آنها را معادل آن قرار می‌دهیم ولی به ندرت پیش می‌آید که از دریافتنی به عنوان بهاء یاد کنیم بلکه آن را به عنوان وام پرداختنی یا سرمایه‌گذاری می‌نامیم.

نکته اینجاست که ما خواه ناخواه، اصل بهای تمام شده را بر حسب نوع مبادله بکار می‌بریم لذا گاهی اوقات اصل بهای تمام شده کاربرد دارد و گاهی اوقات خیر. برای دانستن

چگونگی یک حساب لازم است: چگونگی طبقه‌بندی مبادلات را بر حسب نوع بدانیم تا نوع مبادله کاربرد اصل خاصی را تعیین نماید (اصل بهای تمام شده یا اصل دیگر).

اگر به دنبال یک سلسه اصول هستیم، لازم است اصل عمومی‌تری که در آن مبادلات را بر حسب نوع طبقه‌بندی شده بیابیم. زیرا، نوع مبادله، استفاده از اصل خاصی را تعیین می‌کند که متأسفانه چنین اصل عمومی وجود ندارد. ما می‌توانیم بین انواع زیادی از ثبتها تفاوت قائل شویم ولی در غیاب یک اصل عمومی که مبادلات را دسته‌بندی می‌کند، با مشکلاتی نظیر آنچه که در مبادلات پایاپای شرح داده خواهد شد، مواجه می‌شویم.

۲-۱-۳- مبادلات پایاپای

طبق اصل بهای تمام شده، سهام خریداری شده، معادل نقد پرداختی قرار می‌گیرد و هیچگونه سود و زیانی در هنگام خرید شناسایی نمی‌گردد. به هنگام فروش، نقد دریافتی با بهاء (تاریخی یا جاری) مطابقت داده شده و سود و زیان شناسایی می‌گردد. در مورد مبادلات نقدی، مفاهیم واضح بوده و به سادگی بکار برده می‌شوند ولی، وقتی سهام با یک دارایی غیر نقدی مبادله می‌گردد هیچگونه راهنمایی در این زمینه وجود ندارد. در اینگونه موارد، اولین سؤالی که مطرح می‌شود آن است که مبادله خرید است یا فروش، ثبت (الف) یا ثبت (ب). این سؤال حائز اهمیت است، زیرا مفاهیم متفاوت به کار برده می‌شود. طبق اصل درآمد، بهای تاریخی، سود را تا زمان فروش شناسایی نمی‌کند. بنابراین گاهی اوقات از فروش به عنوان «واقعه قطعی» یاد می‌شود. از آنجایی که بهای جاری نیز از مفهوم تطابق هزینه‌ها با درآمدها استفاده می‌کند، واقعه فروش در بهای جاری یک رویداد با اهمیت تلقی می‌گردد.

فرض کنید شخص سرمایه‌گذاری یک سهم به قیمت ۱۰۰۰ ریال را در برابر واگذاری زمینی به بهای تاریخی ۵۰۰ ریال، تحصیل نموده است. از آنجایی که وجه نقدی مبادله نشده نمی‌توان تعیین نمود که مبادله خرید است یا فروش و این مبادله ساده معمایی برای بهای تاریخی می‌باشد. اگر آنرا فروش در نظر بگیریم، ارزش سهم باید تعیین و مابه‌التفاوت به عنوان سود ثبت شود. لیکن این بدین معناست که سود در هنگام تحصیل سهم شناسایی شده در حالی که طبق اصل بهای تمام شده شناسایی سود در هنگام تحصیل، ممنوع می‌باشد. در

صورتی که آنرا خرید در نظر بگیریم، پس ارزش سهم برابر آنچه که واگذار شده قرار می‌گیرد. زمین واگذار شده را می‌توان به بهای تاریخی ۵۰۰ ریال در نظر گرفت ولی در خرید معمولاً آنچه که واگذار می‌گردد به طور مستقل ارزیابی می‌شود و ۵۰۰ ریال ارزش قبلی زمین می‌باشد نه ارزش جاری آن. قرار دادن ارزش هر سهم معادل ۵۰۰ ریال به مثابه استفاده از ارزش تاریخی زمین بجای ارزش جاری برای سهم می‌باشد. لیکن اگر بخواهیم سهم را برابر با ارزش جاری زمین واگذاری قرار دهیم، این امر مستلزم محاسبه بهای جاری یا ارزش خروجی زمین می‌باشد. در حالی که انجام چنین کاری بر حسب بهای تاریخی مجاز نیست. با دو دلیل می‌توان ثابت نمود که اصل بهای تمام شده در مورد مبادلات پایاپای قابلیت تعمیم ندارد: اول، این امر مستلزم صدور یک اصل ویژه جهت تعیین اینکه مبادله تحصیل یا واگذاری است. دوم، آزمون تجربی به عمل آمده در مورد چگونگی ثبت این مبادله ساده توسط حسابداران، نشان می‌دهد که اختلافات فاحشی در تفسیر این مبادله وجود دارد. در این مورد ساده، سهم می‌تواند به یکی از مبالغ زیر ثبت گردد:

۱- بهای جاری سهم

۲- ارزش خروجی سهم

۳- بهای جاری زمین

۴- ارزش خروجی زمین

۵- بهای تاریخی زمین

اینکه اصل بهای تمام شده برای این مورد مصداق ندارد (یا آنکه حسابداران به واسطه تعدد اصول ویژه، سر در گم شده‌اند) بواسطه این حقیقت که هر کدام از ۵ ارزش یاد شده توسط عده‌ای از حسابداران انتخاب شده‌اند، ثابت می‌گردد و اینکه اصل بهای تمام شده قادر به تشخیص خرید از فروش نمی‌باشد زیرا، برخی از حسابداران تفاوت را به عنوان سود تحقق نیافته و برخی به عنوان سود تحقق یافته ثبت نموده‌اند، ثابت می‌گردد.

بهای جاری منجر به تفاوت کمتری می‌گردد، اما این امر مستلزم تشخیص خرید از فروش می‌باشد. زیرا یک ارزش متفاوت در فروش ثبت می‌گردد. آقای ادوارد (سال ۱۹۷۵) که از پیشگامان بهای جاری می‌باشد، این سؤال را به وضوح و مختصر بیان می‌کند «البته موضوع

مورد بحث، ارزشیابی قیمت‌های ورودی یا خروجی نمی‌باشد بلکه زمان انتقال از ارزشهای ورودی به خروجی می‌باشد». وی بعد از بیان موضوعات پیشنهادی دیگر در مورد انتقال می‌گوید: «طبیعتاً اصل درآمد به واقعه فروش جهت انتقال از ارزشهای ورودی به ارزشهای خروجی متکی است». متأسفانه این پاسخ مشمول مبادلات پایاپای، جایی که سؤالات بسیاری در مورد اینکه مبادله خرید است یا فروش، نمی‌گردد.

برای روشن شدن مسأله، فرض کنید بهای جاری زمین مبلغ ۸۰۰ ریال باشد، اگر این مبادله را خرید فرض کنیم، سهم معادل دارایی واگذار شده قرار می‌گیرد.

اول فروردین	اوراق بهادار	۸۰۰
	زمین	۸۰۰

اگر این مبادله را فروش فرض کنیم، پس واقعه‌ای است که در آن بهای جاری با ارزشهای خروجی جابجا می‌گردد.

اول فروردین	اوراق بهادار	۹۰۰
	زمین	۸۰۰
	سود فروش	۱۰۰

ظاهراً مفاهیم بهای جاری در این مورد قابل تعمیم نمی‌باشند، زیرا نمی‌دانیم مبادله خرید است یا فروش و از اینرو نمی‌دانیم کدامیک از ثبتهای فوق مناسبند. موضوع دیگر این است که وقتی یک سهم مطابق با شرایط یاد شده در بخش دوم خریداری می‌گردد، به جای مبلغ ۸۰۰ یا ۹۰۰ ریال مندرج در ثبتهای فوق به مبلغ ۱۱۰۰ ریال ثبت می‌شود. پذیرش هر کدام از ثبتهای فوق بدان معناست که بابت داراییهای مشابه مبالغ متفاوتی را گزارش داده‌ایم. البته می‌توان مبادله را به یکی از دو روش فوق ثبت نموده، سپس ارزش سهم را به بهای جاری ۱۱۰۰ ریال افزایش دهیم. در صورت انجام چنین کاری، تفکیک بر اساس نوع دارایی می‌باشد نه نوع مبادله.

۳-۱-۳- داراییها

با وجود آنکه غالباً گفته می‌شود کلیه داراییها به بهاء ارزیابی می‌گردند ولی در حقیقت فقط

برخی از داراییها به بهاء ارزیابی می‌شوند. در زمان فروش، یک حساب دریافتی به ارزش خروجی اندازه‌گیری می‌گردد و تا زمان وصول، به همین ارزش حفظ و گزارش می‌شود. حسابهای دریافتی را به این احتمال که در ازاء مبادله با سهام بدست آمده است را نمی‌توان به بهای جاری ثبت نمود. اما واگذاری زمین و تحصیل یک حساب دریافتی از این جهت که وجه نقدی مبادله نشده یک معاوضه است.

داراییها بر مبنای ارزش به دو گروه تقسیم می‌شوند:

آلفا: داراییهایی که بر اساس ارزشهای خروجی می‌باشند، نظیر نقد یا حسابهای دریافتی.

بتا: داراییهایی که بر اساس بهاء می‌باشند، نظیر موجودیها یا تجهیزات.

این طور به نظر می‌رسد که بحث بهاء در برابر ارزش خروجی، منجر به تفاوت با اهمیتی در گزارش داراییها می‌گردد. در طبقه‌بندی جاری در برابر ثابت که در حال حاضر مورد استفاده می‌باشد، تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. بعلاوه این طبقه‌بندی موجب می‌گردد که خرید را از فروش تشخیص دهیم. خرید یک مبادله نوع (ب) است. زیرا، دارایی تحصیل شده از گروه «بتا» و دارایی واگذار شده از گروه «آلفا» می‌باشد. آشفتگی موجود در مبادلات پایاپای بدین علت است که هم دارایی تحصیل شده (سهام) و هم دارایی واگذار شده (زمین) از یک گروه «گروه بتا» می‌باشند. در نتیجه این مبادله نه خرید است و نه فروش، می‌توان این مورد را هم خرید سهم تلقی نمود و هم فروش زمین. به همین دلیل اصول ویژه‌ای مورد نیاز و در عمل استفاده شده است، اما اصلی که بتواند تعیین نماید مبادله از نوع (الف) است یا از نوع (ب) و یا از نوع دیگری هنوز تدوین نشده است.

اصل بهاء، همان طور که نام آن مشخص است در برگیرنده داراییهای گروه «بتا» می‌باشد و نسبت به داراییهای گروه «آلفا» ساکت می‌باشد. مسأله در مورد مبادلات پایاپای این است که آیا سهم بدون توجه به چگونگی تحصیل آن، به گروه «بتا» تعلق دارد و باید به بهاء گزارش شود یا آنکه با توجه به روش تحصیل آن از نوع ثبت (الف) می‌باشد و باید بدون در نظر گرفتن گروه دارایی «آلفا» و «بتا» به ارزشهای خروجی گزارش گردد.

۴-۱-۳- خلاصه

پیش شرط اجراء اصل بهاء، طبقه‌بندی داراییها و مبادلات بر اساس نوع آنها می‌باشد. دامنه استفاده از اصل بهاء به آن دسته از داراییهایی که به ارزش مابه‌ازاء پرداختی، ثبت و مبادلاتشان به عنوان خرید طبقه‌بندی می‌گردد، محدود می‌شود. در رابطه با سایر داراییها و مبادلات، اصول ویژه دیگری مورد نیاز است.

بسیاری از مباحثات اخیر ناشی از دامنه محدود کاربرد اصل بهاء می‌باشد، برای مثال تحصیل سهام یک شرکت به روش تجمع منافع، در اصل یک مبادله پایاپای است. سؤال بر این اساس است که چه نوع مبادله‌ای رخ داده است. در صورتی که خرید باشد به یک پاسخ دست یافته‌ایم و در غیر این صورت به پاسخی دست نیافته‌ایم. همچنین طبقه‌بندی هزینه‌های تحقیق و توسعه به عنوان دارایی زیر سؤال است. در صورتی که مزایای فعلی آن را اندازه‌گیری کنیم به یک پاسخی دست می‌یابیم و چنانچه بر مبنای مزایای آتی مورد انتظار، آن را برابر با ارزش واگذاری بدانیم به پاسخ دیگری دست می‌یابیم. مسأله هزینه‌های تحقیق و توسعه مشابه سؤال قبلی ما به این مضمون که سهم تملک شده را به عنوان دریافتنی تلقی و به ارزشهای خروجی ارزیابی کنیم و یا به عنوان موجودی محسوب و به بهای تمام شده ارزیابی کنیم، می‌باشد.

این امر نشان می‌دهد که اصل بهاء یک اصل خاص است و لازمه آن تدوین یک اصل کلی می‌باشد که در آن طبقه‌بندی واضحی از مبادلات بر حسب نوع (الف یا ب) و از داراییها بر حسب گروه (آلفا یا بتا) شده باشد. ارزشهای خروجی اساساً متفاوتند، بدین معنا که کلیه داراییها در رابطه با خاصیت‌های مورد اندازه‌گیری، یکسان می‌باشند. زیرا صرفاً شامل تغییر شکل ارزش مزایا هستند و به منزله راهنمایی برای تغییر از یک نوع ارزش به نوع دیگر نیستند. بنا به همین دلایل، نویسنده معتقد است که ارزشهای خروجی توان تهیه یک اصل کلی‌تر جهت ارزیابی را دارند.

۲-۳- بازنگری

پیش از تعمیم تجزیه و تحلیل به سایر موارد خاص، به بررسی مجدد مسأله اوراق بهادار

به صورت کلی تر و فشرده تر می پردازیم. عناصر هر سه روش حسابداری در جدول شماره ۱ نشان داده شده است.

D	C	B	A	خواص
بهاء		ارزش خروجی		روش حسابداری
تاریخی	جاری	جاری	نهایی	
م			ن	۱- بهای تاریخی
م	م		ن	۲- بهای جاری
م		م	ن	۳- ارزش خروجی

جدول شماره ۱- خواص روشهای سه گانه حسابداری

ستون A، دریافتهای نقدی آتی از ارزش خروجی پایانی می باشد. از آنجا که سود سهام گذشته و آینده در هر صورت بر کلیه روشها و تصمیمات و درآمد حسابداری اثر یکسانی می گذارد، در جدول نشان داده نشده است. به دلیل آنکه ارزش خروجی پایانی در آینده تعیین می گردد. لذا (ن) را به نشانه نامعلوم بودن آن به خانه های مربوطه در جدول وارد می کنیم. ستونهای B و C به زمان فعلی گزارشهای مالی برمی گردد، با این تفاوت که ستون B بر مزایای نقدی دریافتی در صورت فروش و ستون C به وجه نقد پرداختی در صورت خرید دلالت دارد. از آنجایی که قیمت فعلی سهم و کمیسیون آن مشخص می باشند، لذا (م) را به نشانه معلوم بودن آن به خانه های مربوطه در جدول وارد می کنیم. ستون D وجه نقد پرداخت شده در تاریخ خرید است و بنابر این معلوم می باشد.

ردیف اول، بهای تاریخی قرار دارد، می تواند بر حسب سود نهایی (G) بیان گردد.

$$1) \quad A - D = G$$

طبق روش بهای تاریخی، چون A نامشخص است لذا نه A در ترازنامه و نه G در

صورت‌حساب سود و زیان می‌توانند گزارش شوند. غالباً گفته می‌شود مسأله اصلی حسابداری، نامشخص بودن آینده است. به نظر نویسنده مسأله به صورت نادرستی بیان شده، مسأله نیاز به تفکیک کل منافع به منافع مورد انتظار آتی و منافع گذشته است که مستلزم اندازه‌گیری آن در زمان فعلی می‌باشد. به عبارت دیگر، منافع مورد انتظار به منظور پیش‌بینی و تصمیمات و منافع قبلی برای ارزیابی عملکرد گذشته، اندازه‌گیری می‌شوند.

نویسنده اصطلاح «منافع نهایی» را بکار می‌برد زیرا، اصطلاح «درآمد نهایی» توسط سایرین به معنای خالص دریافتهای نقدی پس از تصفیه شرکت استفاده شده است. «درآمد نهایی» عبارت است از آنچه که از حسابداری یک فعالیت گزارش می‌شود و اشاره به دریافتهای نقدی یک فعالیت از زمان تشکیل تا زمان تسویه پس از کسر کلیه پرداختهای نقدی دارد. گزارشگری ادواری، به دلیل نیاز به اطلاعات میان‌دوره‌ای در خلال فعالیت شرکت تا تسویه آن، پذیرفته می‌شود. مشابه مفهوم فوق در مورد داراییهای تکی نیز وجود دارد. «منافع نهایی» یک دارایی، مابه‌التفاوت وجه دریافتی بابت فروش و وجه پرداختی هنگام خرید آن می‌باشد. به دلیل نیاز به اطلاعات مابین زمان خرید و فروش دارایی، لازم است گزارشها را به صورت ادواری ارائه دهیم. بنابر این حسابداری قیمت‌های جاری صرفاً بسط نظریه گزارشگری ادواری می‌باشد.

حسابداری بهای تاریخی مشکل گزارشگری ادواری داراییها را در نظر نمی‌گیرد. در این روش تلاشی در جهت اندازه‌گیری ارقام در زمان حال نمی‌شود. و در ترازنامه فعلی ستون D را (بهای تاریخی) گزارش می‌دهد که مرتبط با تصمیمات مبادله‌ای فعلی نیست و در صورت‌حساب سود و زیان هیچ منفعی را گزارش نمی‌کند و از این رو، تلاش جهت اندازه‌گیری منافع گذشته به منزله ضعف و ناتوانی تلقی می‌گردد.

هم بهای جاری و هم ارزشهای خروجی مشکل گزارشگری ادواری داراییها و اندازه‌گیری ارقام در حال حاضر را مد نظر دارند، اما، آنها خاصه‌های متفاوتی را اندازه‌گیری می‌کنند. ردیف دوم، بهای جاری قرار دارد که زمان آینده را از گذشته بر اساس وجه قابل پرداخت برای خرید فعلی جدا می‌سازد.

$$2) \quad (A - C) + (C - D) = G$$

اولین عبارت یعنی $A - C$ منافع آتی مورد انتظار و دومین عبارت، $C - D$ منافع ناشی از نگهداری گذشته می‌باشد. اولین عبارت به تصمیم‌گیری در مورد خریدن در برابر نخریدن قرار دارد. با فرض صفر بودن سود سهام آتی مورد انتظار، شخص سرمایه‌گذار در صورتی که $A < C$ باشد، دارایی را نمی‌خرد. از آنجایی که دارایی در تصرف مالک است، تصمیم خریدن یا نخریدن قبلاً در نظر گرفته شده است. لذا بهای جاری دارایی تملک شده در مورد تصمیمات مبادله اینگونه داراییها، ارتباطی ندارد. منافع ناشی از نگهداری گذشته بستگی به علت افزایش بهای جاری دارد. هر چند که این افزایش مبتنی بر حدس و گمان باشد. از اینرو اندازه‌گیری قابل اعتمادی نخواهد بود. ردیف سوم جدول، ارزشهای خروجی قرار دارد که زمان آینده را از گذشته بر اساس فروش فعلی جدا می‌سازد.

$$3) \quad (A - B) + (B - D) = G$$

اولین عبارت یعنی $A - B$ منافع آتی مورد انتظار و دومین عبارت یعنی $B - D$ منافع ناشی از افزایش ارزش گذشته می‌باشد. اولین عبارت به تصمیم‌گیری در مورد فروختن یا نفروختن مربوط می‌باشد. با فرض صفر بودن سود سهام آتی مورد انتظار، شخص سرمایه‌گذار در صورتی که $A < B$ باشد اقدام به فروش دارایی خواهد نمود. دومین عبارت $B - D$ ، مبلغ افزایش درمانده وجه نقد در صورت فروش دارایی را نشان می‌دهد. از آنجایی که ارزشهای خروجی با تصمیمات مبادله‌ای داراییهای تملک شده مربوط و حتی ضروری می‌باشد. نویسنده معتقد است که ارزشهای خروجی در ترازنامه کنونی باید گزارش شوند ولی لازم به ذکر است که ارزشهای خروجی کافی نمی‌باشند. از ارزشهای خروجی برای اندازه‌گیری منافع گذشته به دلیل آنکه افزایش معادل مانده وجه نقد را اندازه‌گیری می‌کند، استفاده می‌شود. در اینجا از باز نمودن مسأله گزارش پیش‌بینی A که ارزش خروجی پایانی می‌باشد، خودداری می‌گردد. زیرا A مسلماً مربوط است ولی پیش‌بینی آن مشکلات دیگری را به همراه دارد.

۳-۳-۳- تعمیم به سایر داراییها

جدول شماره ۱ و سه معادله یاد شده به ما امکان بررسی در مورد اندازه‌گیری و گزارشگری سه نوع دیگر از داراییها را می‌دهد. مثال اوراق بهادار، مرتبط با فعالیتهای «شرکتهای

سرمایه گذاری» است که کار آنها خرید و فروش اوراق بهادار است. موجودی کالا نوع دیگری از داراییها است که معمولاً در شرکتهای تجاری که به فعالیت خرید و فروش اشتغال دارند و کالا را از بازار عمده فروشان خریداری و در بازار خرده فروشان می فروشند. این شرکتها شکل کالا را تغییر نمی دهند بلکه صرفاً آنها جهت فروش نگهداری می کند و هزینه های مکان و زمان نگهداری را به آن می افزایند. در شرکتهای تولیدی که فعالیت آنها تولید محصول است، دارایی های استهلاک پذیر نقش عمده را دارد. خرید عوامل تولید از بازار، تولید محصول و فروش آن در بازارهای متعدد است، دریافتنی ها نیز یک مورد خاص از دارایی ها می باشد.

۱-۳-۳- موجودی

به منظور تفکیک موضوعات، شرکتی را در نظر بگیرید که هیچ دارایی استهلاک پذیری ندارد، به طوری که می توان فقط بر روی موجودی تمرکز نمود. تنها فعالیت این شرکت خرید از یک بازار به قیمت عمده فروشی و فروش در بازار دیگر به قیمت خرده فروشی می باشد. به منظور رفع مشکلات عملی تعیین بهای جاری یا ارزش خروجی، کالایی را در نظر می گیریم که در بازار عمده فروشان نسبتاً پرفروش است لذا قیمت های آن به سادگی قابل مشاهده می باشد. در دنیای واقعی، نمونه بارز آن صرافی سکه می باشد. در چنین صرافی سود سهام موردی ندارد. ستون A یعنی قیمت خرده فروشی آتی، نامشخص می باشد. البته شرکت می تواند با توجه به بهای تمام شده، قیمت کالاهایش را افزایش دهد اما اینکه بتواند آنها را به قیمت های خرده فروشی ارائه شده، بفروشد مسأله ای غامض می باشد. حتی ممکن است شرکت جهت فروش، ناگزیر به کاهش قیمت خرده فروشی گردد.

جنبه دیگر مشکل این است که گاهی اوقات تأخیری طولانی بین زمان خرید و فروش وجود دارد، به طوری که حتی اگر شرکت در مورد قیمت خرده فروشی تصمیم قاطعی اتخاذ کرده باشد، مدت زمان بین خرید و فروش، نامعلوم و مشکل برانگیز خواهد بود. زمان حال و آینده به یک اندازه در ایجاد آشفتگی در ارزشهای خروجی و شناسایی منافع در هنگام خرید مؤثر می باشند.

در حقیقت، قیمت های خرده فروشی، ارزشهای خروجی هستند. از آن جهت که شرکت

اجناس را به آن قیمت می‌فروشد. اما آنها ارزشهای خروجی پایانی هستند نه ارزشهای خروجی جاری، به همان دلیلی که نمی‌توانستیم ارزش خروجی پایانی اوراق بهادار را گزارش کنیم، در اینجا نیز نمی‌توانیم ارزش خروجی پایانی (قیمت خرده فروشی در هنگام فروش) یک واحد موجودی را گزارش نماییم و بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم، گزارش قیمت خرده فروشی پیش‌بینی شده، می‌باشد.

ستون B یعنی ارزش خروجی جاری، قیمت خرید عمده فروشی پس از کسر هزینه‌های فرعی نظیر هزینه حمل می‌باشد. عمده فروش سعی می‌کند که جنس را ارزان بخرد و گران بفروشد، به طوری که قیمت خرید کمتر از قیمت فروش باشد. ستون C یعنی بهای جاری، قیمت فروش عمده فروش بعلاوه هزینه‌های فرعی است. بنابر این بواسطه مابه‌التفاوت عمده فروشی (فروش - خرید) بعلاوه دو برابر هزینه‌های فرعی، بهای جاری خرده فروشی از ارزش خروجی بزرگتر می‌باشد. ستون D یعنی بهای تاریخی، قیمت فروش عمده فروش بعلاوه هزینه‌های فرعی در هنگام خرید می‌باشد.

طبق تفسیر قبلی، $A - D$ کل سود است. در واقع A درآمد، D بهای تاریخی کالای فروش رفته و G سود ناویژه می‌باشد. روش بهای تاریخی سود را در هنگام فروش شناسایی می‌کند. بهای جاری و ارزشهای خروجی همان طور که در معادلات ۲ و ۳ نشان داده شده است سودهای میان دوره‌ای را شناسایی و ثبت می‌کنند.

ارتباط ارزش خروجی را می‌توان به همان صورت بخش ۲-۳ تشریح نمود. $A - B$ ، سود مورد انتظار آتی است و شخص سرمایه‌گذار در صورتی که $A < B$ باشد به بهای B اقدام به فروش خواهد نمود.

یکی از دلایلی که نویسنده مثال خرده‌فروش سکه را به عنوان شرکت نمونه انتخاب نموده، واضح بودن قیمت عمده‌فروشی و مابه‌التفاوت آن می‌باشد. به طوری که در تعیین بهای جاری یا ارزش خروجی با مشکل زیادی روبرو نمی‌باشیم. دلیل دیگر این است که در سالهای اخیر خرده‌فروشی غالباً به صورت معادله $A < B$ در آمده است و به عبارت دیگر خرده‌فروش کالای خود را به ارزش خروجی جاری می‌فروشد. افزایش سریع قیمت طلا و نقره منجر به افزایش سریع قیمت سکه‌های طلا و نقره گردید. ولی قیمت‌های خرده‌فروشی واکنش کمتری

نسبت به قیمت طلا و نقره نشان دادند. به سبب آنکه بسیاری از خرده‌فروشان درصدد فروش سکه‌هایشان به ارزش خروجی به عمده‌فروشان برآمدند که در واقع فروش به بهای B (ارزش خروجی جاری) می‌باشد. چراکه حالت $A < B$ دیگر یک واقع غیر منتظره نبود. این گروه کسانی بودند که انتظار نداشتند حالت $A > B$ رخ دهد.

A - C، منافع مورد انتظار خرید است. در صورتی که $A < C$ باشد خرده‌فروش اقدام به خرید نخواهد کرد. ولی چون کالا در اختیار خرده‌فروش می‌باشد (تملک شده) و تصمیم خریدن یا نخریدن آن قبلاً اتخاذ شده است، پس بهای جاری (که جهت تصمیمات خریدن یا نخریدن مورد استفاده قرار می‌گیرد) مربوط نمی‌باشد.

C - D یعنی منافع ناشی از نگهداری گذشته به پیشامدهای آتی بستگی دارد. این حقیقت که قیمت‌های خرده‌فروشی نسبت به قیمت‌های عمده‌فروشی در این مورد (افزایش قیمت طلا و نقره) واکنشی نشان نداده‌اند نمونه‌ای دیگر از همانگونه مسائلی است که در بخش ۲ راجع به افزایش قیمت و افزایش کمیسیون مورد بحث واقع شد. بنابراین با وجود آنکه C - D بهترین حدس است می‌تواند مورد تردید و حتی زیان‌آور باشد.

بهای تاریخی یعنی D، مرتبط با تعمیم خرید بوده ولی چون خرید انجام یافته دیگر مربوط نمی‌باشد. گزارش بهای تاریخی یا سود برابر صفر در صورتهای مالی به هر دو حالت تصمیمات مبادله‌ای فعلی (خریدن یا نخریدن و فروختن یا نفروختن) مربوط نمی‌باشد. ارزیابی موجودی کالا به روش اولین صادره از اولین وارده (FIFO)، اولین صادره از آخرین وارده (LIFO)، میانگین موزون یا هر روش دیگر به هیچکدام از تصمیماتی که نویسنده قادر به شناسایی آن بوده اعم از گذشته، حال و آینده مربوط نمی‌باشد. بنا به همان دلائلی که در بخش ۴-۲ ارائه شده، نمی‌توان نامربوط بودن بهای جاری یا بهای تاریخی را به اثبات رساند. بلکه صرفاً می‌توان حدس ۱ را با جابجا کردن «موجودی کالا» با «سهم» بیان نمود.

۲-۳-۳- استهلاك پذيرها

به منظور تفکیک مسائل از همدیگر، شرکتی را در نظر بگیرید که هیچگونه موجودی کالا ندارد. به طوری که می‌توان توجه را بر روی استهلاك پذيرها معطوف نمود. به منظور رفع

مشکلات عملی تعیین بهای جاری یا ارزش خروجی، بیایید استهلاک اتومبیل را در نظر بگیریم. برای مثال در یک آژانس تاکسیرانی، سود سهام در واقع خالص جریانات ورودی نقد از بابت کرایه‌های مسافری پس از کسر جریانات خروجی نقد نظیر سوخت، تعمیرات و غیره می‌باشد. از آنجایی که جریانات خالص نقدی برای هر سه روش حسابداری چه در آینده و چه در گذشته، یکسان می‌باشد بنابراین از جدول شماره ۱ حذف شده‌اند.

در این مثال، ستون A ارزش اسقاط آتی، ناشناخته است. ستون B قیمت عمده‌فروشی و ستون C قیمت خرده‌فروشی اتومبیل می‌باشد. یعنی اینکه اگر قرار بر خرید اتومبیل باشد، شخص مجبور به پرداخت قیمت خرده‌فروشی به فروشنده اتومبیل خواهد بود و در صورت فروش، شخص معادل قیمت عمده‌فروشی اتومبیل را دریافت خواهد نمود که ارزش خروجی آن می‌باشد.

طبق تفسیر قبلی، A - D سود نهایی است که انتظار می‌رود در این مورد منفی باشد. از اینرو زیان نهایی مورد انتظار است. بهای جاری و ارزشهای خروجی در صورتهای مالی میاندوره‌ای به همان ترتیبی که در معادلات ۲ و ۳ نشان داده شد، زیان (هزینه استهلاک) را ثبت می‌کنند.

مربوط بودن ارزش خروجی را می‌توان به همان روش بخش ۲-۳ اثبات نمود. A - B ارزش زیان آتی مورد انتظار می‌باشد و شخص سرمایه‌گذار در صورتی که خالص جریانات نقدی آتی از کرایه‌های مسافری کمتر از ارزش زیان پیش‌بینی شده باشد، اقدام به فروش به بهای B خواهد نمود. در صورتی که عکس آن صادق باشد، صرفاً می‌توان گفت که شخص سرمایه‌گذار تمایل به عدم فروش خواهد داشت. علاوه بر این، از آنجایی که احتمالاً ارزش خروجی پایانی در آینده دوری خواهد بود پس نسبتاً بی‌معنی می‌باشد لذا قانع‌کننده‌تر و مناسب‌تر خواهد بود که آنرا به عنوان یکی از جریانات ورودی آتی نقدی در نظر بگیریم. جهت تصمیم‌گیری در مورد فروختن یا نفروختن لازم است تمام جریانات نقدی آتی تنزیل و با B مقایسه گردد. همچنین B - D عبارت از کاهش درمانده نقد می‌باشد.

در صورتی که شخص تصمیم به خریدن یا نخریدن اتومبیل داشته باشد، بهای جاری مربوط است ولی در صورتی که اتومبیل خریداری (تملک) شده باشد، بهای جاری مربوط

نخواهد بود. اگر افق زمانی به جایگزینی یا فراتر از آن گسترش یابد، در آنصورت بهای جایگزینی آتی بجای بهای جاری مربوط خواهد بود، زیرا که جزئی از جریان نقدی خروجی آتی پیش‌بینی شده می‌باشد.

استهلاک بهای تاریخی به عنوان تخصیص تعریف شده و $\frac{A-D}{L}$ استهلاک به روش خط مستقیم است (بهای تاریخی - ارزش اسقاط آتی). برخی استهلاک بهای جاری را که عبارت از استهلاک دارایی جدید مشابه است، پیشنهاد کرده‌اند (نحوه محاسبه آن مشابه استهلاک بهای تاریخی است با این تفاوت که بجای تاریخی از بهای دارایی جدید مشابه استفاده می‌گردد). وجه اشتراک این پیشنهادات این است که همه آنها تخصیصی می‌باشند نه اندازه‌گیری و چنین تخصیصهایی به هیچکدام از تصمیماتی که تا بحال نویسنده توانسته شناسایی کند، ارتباط ندارد. بهای جاری به تصمیم خرید فعلی و بهای تاریخی (وجه پرداخت شده گذشته) به تصمیم خرید گذشته مربوط می‌باشد، اما نویسنده حتی یک نمونه از مربوط بودن بهای تخصیص یافته اعم از تاریخی، جاری یا جایگزینی مشاهده ننموده است. به همان دلایلی که در بخش ۴-۲ ارائه شد، نمی‌توان نامربوط بودن بهای جاری، بهای تاریخی یا بهای تخصیص یافته را اثبات نمود.

۳-۳-۳- دریافتنی‌ها

به ندرت در ستون مربوط به بهاء اعم از تاریخی یا جاری، ذکری از دریافتنی‌ها به چشم می‌خورد. در این مقاله به طور خلاصه این بحث مطرح می‌گردد. شرکتی را در نظر بگیرید که دارای اسناد دریافتنی با بهره می‌باشد. در اینجا بهره مشابه سود سهام است. لذا از جدول شماره ۱ حذف می‌گردد. از آنجایی که این اسناد مورد معامله واقع می‌شوند (خرید و فروش می‌گردند) می‌توان میزان وجه نقد پرداختی در صورت خرید (C) و میزان وجه نقد دریافتی در صورت فروش (B) را تعیین نمود.

طبق اصول پذیرفته شده حسابداری (GAAP)، اسناد دریافتنی در گروه «آلفا» قرار دارند و به ارزش خروجی ارائه می‌گردند و طی فروش یا مبادله نوع «الف» تحصیل می‌گردند. اما ذخیره‌گیری برای حسابهای مشکوک الوصول این طور به نظر می‌رسد که بجای اندازه‌گیری

ارزش خروجی جاری، ارزش خروجی پایانی پیش‌بینی می‌گردد. بنابراین یک سؤال مطرح است که اصول پذیرفته شده حسابداری، اسناد دریافتنی را در ستون A (ارزش خروجی پایانی) قرار می‌دهد یا در ستون B (ارزش خروجی جاری)؟ ادبیات مربوطه چندان کمکی نمی‌کنند زیرا که هم به صورت استثنایی پراکنده و هم مختصر و دور از صراحت هستند. به نظر می‌آید که توجه بیش از حد بهاء به مبادلات نوع «ب» و داراییهای گروه «بتا» منجر به نادیده انگاشتن مبادلات نوع «الف» و داراییهای گروه «آلفا» شده است. از آنجایی که اصل بهاء، اسناد دریافتنی را شامل نمی‌گردد و ادبیات مرتبط با آن نیز مختصر و پراکنده هستند نمی‌توان دقیقاً تعیین نمود که این چه چیزی است که سعی در اندازه‌گیری آن در این مورد نموده‌ایم.

این مسأله توسط ثبتهای زیر نشان داده شده است:

(ارزش اسمی)	اسناد دریافتنی	نوع «الف»
(ارزش اسمی)	درآمد	
	بهای زمین فروش رفته (بهاء)	نوع «ب»
	زمین (بهاء)	

راه حل پیشنهادی نویسنده این است که اسناد دریافتنی را در ستون B قرار دهیم (یعنی به بهایی که از فروش فوری اسناد بدست می‌آید). ستون A ناشناخته می‌باشد و عبارت از میزان وجه نقدی است که در آینده از وصول اسناد بدست می‌آید و همانند ارزش خروجی پایانی یک سهم، نامعلوم می‌باشد. ستونهای C و D از آنجایی که اسناد دریافتنی، بهاء نیستند قابل بکارگیری نمی‌باشند.

تجزیه و تحلیل مربوط به اسناد دریافتنی، مشابه موارد قبلی می‌باشد. اگر $A < B$ باشد، شخص سرمایه‌گذار اسناد را به بهای B می‌فروشد. اگر $A > B$ باشد، شخص سرمایه‌گذار گرایش به نگهداری اسناد جهت وصول خواهد داشت. $A - B$ منافع آتی مورد انتظار است. $\frac{A - B}{B}$ نرخ بهره بازار برای اسناد می‌باشد. به عبارت دیگر نرخ بهره بازار اوراق با توجه به قیمت‌های جاری آنها تعیین می‌گردد. (چون B و A هر دو قیمت‌های جاری هستند) و نرخ بازار اسناد با توجه به ارزشهای خروجی جاری آنها تعیین می‌گردد. بنابراین B همانگونه که به تصمیمات

مبادله‌ای اوراق بهادار مربوط بود، به تصمیمات مبادله‌ای اسناد دریافتنی نیز مربوط می‌باشد. استفاده از B برای تعیین درآمد با عقیده استفاده از وجه نقد جهت تعیین درآمد هنگامی که فروش نقدی می‌باشد، مطابقت دارد. در واقع B، میزان وجه نقد دریافتی در صورت فروش اسناد است.

هیچکس نمی‌تواند انکار نماید که تعیین مقادیر حاصل از فروش اسناد، امری دشوار می‌باشد. ولی به نظر نویسنده پیش‌بینی غیرقابل وصولها به منظور پیش‌بینی وصولیهای آتی، کار معقولانه‌ای نمی‌باشد.

۴-۳- تعمیم به داراییهای چندگانه

موارد قبلی را می‌توان به عنوان شرکتهای تک دارایی مطرح کرد. سؤال این است که آیا می‌توانیم تجزیه و تحلیل و نتایج حاصله را به شرکتهایی که چندین دارایی دارند تعمیم بدهیم یا خیر. نویسنده در این مورد چندان مطمئن نمی‌باشد. برای تشریح مسأله، مورد اوراق بهادار را در نظر بگیرید چون سادگی آن به درک و تفسیر مطالب کمک می‌کند. در این مورد سؤال بر سر این است که آیا تجزیه و تحلیل مربوط به یک سهم را می‌توان به بلوکی متشکل از چندین سهم تعمیم داد یا خیر. اگر زمینه تعمیم مبنی بر خرید یا فروش بلوکی از سهام باشد، واضح است که می‌توان این کار را انجام داد. ولی در صورتی که زمینه تعمیم را ندانیم مشکل بوجود می‌آید چون مجموع ارزش خروجی هر سهم احتمالاً با ارزش خروجی بلوکی از سهام متفاوت است.

این قضیه به عنوان مسأله «افزایشی» (Additivity) یا «تراکمی» (Aggregation) شناخته شده و مورد توجه واقع شده است. بابت فروش یک سهم، یک کمیسیون اضافی تحت عنوان «تفاضل معاملات جزئی» (differential add lot) به فروش منظور می‌شود ولی برای سهامی که در بلوکهای یکصد عددی موسوم به «معاملات عادی» (round lot) معامله می‌گردند،

۱- add lot معامله بر روی کمتر از یکصد سهم در بورس اوراق بهادار.

۲- round lot معامله بر روی صد یا مضربی از صد سهم در بورس اوراق بهادار.

این کمیسیون اضافی منظور نمی‌گردد. در صورتی که کمیسیون اضافی بابت هر سهم $0/25$ ریال باشد، پس ارزش خروجی یک بلوک صدتایی سهام معادل ۲۵ ریال بیشتر از ارزش خروجی یکصد سهم تکی می‌باشد. با استفاده از مطالب فوق وضعیت ۱۰۰ سهم با قیمت هر سهم ۱۰ ریال در برابر ۱ سهم با قیمت ۱۰۰۰ ریال را در نظر بگیرید. در این حالت ارزش خروجی یک مجموعه سهام صدتایی معادل ۹۰۰ ریال و برای یک سهم معادل ۸۷۵ ریال می‌باشد. سؤال این است که کدامیک از این دو رقم، ۸۷۵ ریال یا ۹۰۰ ریال را به عنوان ارزش خروجی گزارش کنیم.

بررسی راه‌های پیشنهادی گوناگون برای این مسأله ما را از هدفمان خیلی دور خواهد کرد. بسیاری از افراد معتقدند که این مسأله بسیار مشکل و پیچیده می‌باشد و غالباً به عنوان معیاری در جهت انتقاد از ارزشهای خروجی بکار گرفته می‌شود. نویسندگان هم معتقد نیستند که این مسأله در تمامی انشعابات حل شده باشد. با این حال توجه داشته باشید که این مسأله متقارن است و درست به همان اندازه بر بهاء جاری نیز اثر می‌گذارد. از آنجایی که بهاء جاری عبارت از میزان وجه نقد پرداختی در صورت خرید، پس مبلغ پرداختی برای ۱۰۰ سهم تکی، معادل ۱۱۲۵ ریال و برای یک مجموعه ۱۰۰ تایی سهام معادل ۱۱۰۰ ریال می‌باشد. بنابراین معیار افزایشی بین این دو روش تبعیضی قائل نمی‌شود.

در رابطه با بهاء تاریخی، مسأله مشابه می‌باشد با این تفاوت که به آن «تراکمی» یا «غیرتراکمی» می‌گویند. اگر دارای ۱۰۰ سهم به قیمت هر سهم ۱۰ ریال باشیم و آن را صد مرتبه در $11/25$ ریال (بهای جاری) یا در $8/75$ ریال (ارزشی خروجی) ضرب کنیم، حاصل یعنی ۱۱۲۵ ریال را بهای جاری و ۸۷۵ ریال را ارزش خروجی می‌نامیم. در صورتی که بهای جاری یک بلوک ۱۰۰ تایی سهام برای ۱۱۰۰ و ارزش خروجی آن برابر ۹۰۰ ریال می‌باشد. اگر بهای تاریخی یک بلوک ۱۰۰ تایی سهام معادل ۱۱۰۰ ریال باشد و ۱۱۰۰ ریال را بر روی ۱۰۰ سهم تقسیم نماییم بهای تاریخی هر سهم ۱۱ ریال می‌گردد در حالی که بهای هر سهم معادل $11/25$ ریال است. هر سؤالی که درباره ضرب مطرح می‌شود در مورد تقسیم نیز صادق است. اگر مشکل «تراکمی» وجود دارد مسأله «غیرتراکمی» نیز ناشی از همان مشکل می‌باشد. بنابراین معیار «تراکمی» نیز تبعیض‌گذار نمی‌باشد.

این مسأله را به دو سؤال می‌توان تفکیک نمود. سؤال اول مبتنی بر این است که آیا وجه نقد دریافتی یا پرداختی را می‌توان اضافه نمود یا خیر. عموماً در این مورد توافق بر روی اضافه کردن می‌باشد. سؤال دوم بر روی انتخاب مقوله‌ای برای اندازه‌گیری نقد دریافتی یا پرداختی می‌باشد. برای مثال مقوله اندازه‌گیری می‌تواند تک سهم و یا مجموعه صدتایی سهام باشد. به فرض وجود یک دسته‌بندی، می‌توان حالت افزایشی را تشریح نمود. [برای اثبات ریاضی مطلب به (Trawell, 1978) و برای تشریح لفظی مطلب به (Sterling, 1979) مراجعه نمایید]. اما سؤال بر سر اینکه از کدام مقوله باید استفاده نمود همچنان مطرح است. آیا باید مقوله سهام‌های تکی را بکارگیریم یا مجموعه صدتایی سهام و یا کلیه سهام یکسان (مثلاً کلیه سهام نوع «الف» از یک مقوله و سهام نوع «ب» در یک مقوله دیگر) و یا مجموعه سهام موجود در سبد سرمایه‌گذاری (Portfolio)؟ این مسأله نویسنده را نیز گیج کرده است. نویسنده امیدوار بود که تفکیک «افزایشی» از طبقه‌بندی آن را ساده‌تر نماید که چنین نشد. شاید خوانندگان بتوانند راه حلی ارائه دهند. در ضمن توجه داشته باشید که این مسأله را می‌توان هم در مورد بهای جاری و هم در مورد ارزشهای خروجی بکار برد. بنابر این مقوله اندازه‌گیری بین بهای جاری و ارزشهای خروجی تبعیض قائل نمی‌شود.

این مسأله به بهای تاریخی نیز بسط می‌یابد. هنگامی که خرید را می‌خواهیم ثبت کنیم باید در مورد سرفصل حساب تصمیم‌گیری نماییم. در هنگام نوسان قیمتها، در زمان خرید، سرفصلهای فرعی ایجاد می‌کنیم. سپس در هنگام فروش باید تصمیم بگیریم که برای ثبت در دفاتر از کدامیک از این مقوله‌های فرعی استفاده کنیم. به اصطلاح آشنا تر باید از FIFO یا LIFO یکی را انتخاب کنیم. آقای توماس (۱۹۷۴) ثابت نمود که انتخاب مقوله LIFO در برابر FIFO اختیاری است و همان را می‌توان در مورد انتخاب مقوله‌های بهای جاری یا ارزشهای خروجی مطرح سازیم. آنها به یک اندازه اختیاری هستند، بنابر این معیار مقوله‌های اختیاری نیز تبعیض‌گذار نمی‌باشد.

با این وجود معیار مربوط بودن، تبعیض قائل می‌شود. بهای جاری هر مقوله معینی با تصمیمات خرید همان مقوله مربوط می‌باشد. ارزش خروجی هر مقوله معینی با تصمیمات مربوط به فروش همان مقوله مربوط می‌باشد و در مقابل، مقوله‌های بهای تاریخی با هیچ مدل

تصمیم‌گیری که نویسنده توانسته شناسایی کند، ارتباطی ندارد.

به عبارت دیگر، مقوله بهای تاریخی برای تصمیم‌گیری حتی یک مورد مراجعه تجربی هم ندارد. اضافه نمودن بهای گذشته سهام منجر به مجموعه‌ای نمی‌گردد تا به چیزی که در دنیای واقعی که نویسنده توانسته بشناسد اشاره داشته باشد. تا زمانی که برای بهای تاریخی یک مورد مراجعه تجربی شناسایی گردد، باید بگوییم بهای تاریخی تخصیص یافته، افزایش یافته نیستند و بنابر این معیار «افزایشی» بین بهای تاریخی تخصیص یافته و قیمت‌های جاری (شامل بهای جاری و ارزشهای خروجی) تبعیض قائل می‌گردد. بنا به همان دلیل، از نظر تجربی قابل آزمون نمی‌باشند.

تجزیه و تحلیل فوق را می‌توان به سایر داراییها با همان نتایج تعمیم داد. برای مثال، حالت «افزایشی» سهام الف به اضافه سهام ب، مشابه مسأله افزودن موجودی و داراییهای استهلاک پذیر می‌باشد. انتخاب مقوله تمام سبد سرمایه‌گذاری (Entire Portfolio) در برابر مقوله سهام الف به اضافه سهام ب، مشابه مسأله تصمیم‌گیری برای ارزیابی یک شرکت بر اساس ارزش مجموعه داراییها در کل یا بر اساس جمع ارزش تک تک داراییها می‌باشد. به هر حال، هیچ تشابهی برای افزودن داراییهای گروه آلفا و بتا نمی‌باشد. در موقع افزودن سهام همیشه بهاء یا ارزشهای خروجی را می‌افزودیم اما در موقع افزودن داراییهای یک شرکت، اصل بهاء ملزم می‌نماید که بهاء را به ارزشهای خروجی بیفزاییم.

این موضوع از آن جهت که جمع خاصیت‌های متفاوت می‌باشد، نویسنده را نگران می‌سازد. ارزشگذاری بر مبنای ارزشهای خروجی با این مسأله مواجه نمی‌شود چون کلیه داراییها بوسیله خاصیت یکسانی اندازه‌گیری شده‌اند. به همین دلیل نیز نویسنده به ارزشگذاری بر مبنای ارزشهای خروجی در تعیین کل دارایی بوسیله جمع کردن مقوله‌های متفاوت دارایی، توجه دارد.

۵-۳- خلاصه و نتیجه‌گیری

کاربرد اصل بهاء مستلزم تقسیم داراییها به دو گروه آلفا و بتا می‌باشد. زمانی که مبادله درون گروهی نباشد تمایز بین ثبت‌های نوع «الف» و نوع «ب» امکان پذیر است اما وقتی که

مبادله درون گروهی باشد نمی‌توانیم تمایز قائل شویم. لازمه کاربرد اصل بهاء، استفاده از اصل جداگانه‌ای برای تمام مبادلات درون گروهی است. تاکنون یک اصل عمومی برای مبادلات درون گروهی شناسایی (تدوین) نشده است. از اینرو هر مبادله جدید مستلزم یک اصل مخصوص برای آن می‌باشد. به همین دلیل به محض ابداع هر مبادله جدید شاهد مناظرات و بحثهایی از آن بابت بوده‌ایم و رفع آن مستلزم صدور اصول ویژه بوده است.

معیار مربوط بودن را می‌توان به انواع دیگر داراییها تعمیم داد. هر نوع دارایی مشابه با مورد ساده اوراق بهادار است، سود سهام نیز مشابه سود سهام صفر در مورد موجودیها، سود سهام مثبت در مورد استهلاك پذیرها می‌باشد. بنابر این، نتایج حاصله در بخش ۲ به هر نوع دارایی صرفاً با جایگزین کردن اسامی مختلف داراییها قابل کاربرد می‌باشد.

معیار مربوط بودن در مورد داراییهای چندگانه با قاطعیت کمتری قابل تعمیم می‌باشد. چون مسائل «افزایشی» و «مقوله اندازه‌گیری» هر سه روش حسابداری را دچار مشکل می‌نماید. نمی‌توان از آنها به عنوان معیاری جهت انتخاب یکی از سه روش استفاده نمود. از آنجایی که ارزشهای خروجی فاقد دو گروه متفاوت دارایی که بر مبنای خواص متفاوت اندازه‌گیری شده‌اند می‌باشد، (گروه آلفا و بتا) نسبت به بهاء، متحمل مشکلات کمتری از بابت مسأله یاد شده می‌باشند. به همین دلیل، ارزشهای خروجی یک اصل عمومی تر است و از اینرو مستلزم اصول ویژه کمتری می‌باشد.

۴- تعمیم

روشهایی که در آن داراییها با هم فرق می‌کنند بی‌نهایت هستند. یک تفاوت کلی این است که برخی از داراییها سود سهام یا مشابه آنها (نظیر بهره، اجاره، خالص عواید حاصل از فروش محصولات) ایجاد می‌کنند و برخی دیگر هیچ سود سهامی ایجاد نمی‌کنند، تنها جریان ورودی وجه نقد آنها از ارزش خروجی پایانی یا مشابه آن می‌باشد. سهامی که فقط افزایش قیمت دارند (سود سهام صفر)، اسناد بدون بهره، زمین غیر استیجاری و موجودی کالا نمونه‌هایی از آن جمله‌اند.

ارزشهایی که در مورد داراییها در این مقاله مورد بحث واقع شد، بشرح جدول شماره ۲

می باشد.

موقعیت زمانی قیمت	گذشته	حال	آینده
خرید	بهای تاریخی	بهای جاری	بهای جایگزینی
فروش	ارزش خروجی تاریخی	ارزش خروجی جاری	ارزش خروجی پایانی

جدول شماره ۲

برای هر دارایی معین در هر لحظه از زمان دو قیمت - خرید و فروش - وجود دارد. به استثنای شرایط نادر و موقت، همواره بهای خرید هر دارایی از ارزش خروجی ناشی از فروش آن دارایی در هر لحظه از زمان بیشتر می باشد. ما باید جهت گزارشگری بین بهاء یا ارزش خروجی یکی را انتخاب نماییم. علاوه بر این، از بابت موقعیت زمانی گزارشگری سه حق انتخاب داریم و لازم است یکی از این شش ارزش را برای گزارشگری انتخاب نماییم. البته تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. می توان قیمت‌های گذشته را تخصیص و قیمت‌های آتی پیش‌بینی شده را تنزیل نمود. اما اساساً این شش ارزش که در جدول شماره ۲ نشان داده شده‌اند گزینه‌هایی هستند که ما با آنها روبرو هستیم.

از آنجایی که این شش ارزش زیادتر از آن هستند که بتوان آنها را گزارش کرد، باید جهت انتخاب یکی از آنها تصمیم‌گیری نمود. معیار پیشنهاد شده در این مقاله جهت انتخاب، معیار «مربوط بودن» به مدل تصمیم‌گیری خاص می باشد. نویسنده معتقد است مدل تصمیم‌گیری که در این مقاله بررسی شده قابل کاربرد در مورد تمام داراییهاست. یعنی اینکه شخص در صورتی که مالک دارایی نمی باشد، باید در مورد خریدن (تملک) یا نخریدن (عدم تملک) دارایی و در صورتی که مالک دارایی می باشد در مورد فروش یا عدم فروش آن تصمیم‌گیری کند، ارزشهای خروجی جاری و پایانی و سود سهام آتی (در صورت وجود) بوسیله مدل تصمیم‌گیری مطرح شده در این مقاله برای کلیه داراییهای تملک شده مربوط می باشند. ولی

در این مدل بهاء (اعم از جاری یا تاریخی) برای تصمیم‌گیری در مورد داراییهای تملک شده مربوط نمی‌باشند.

از آنجایی که ارزش خروجی پایانی و سود سهام آتی نامعلوم می‌باشند تنها ارزش مربوطی که می‌توان گزارش نمود، ارزش خروجی جاری است. بنابر این نویسنده نتیجه می‌گیرد که لازم است حداقل ارزش خروجی جاری تمام داراییهای تحت تملک گزارش شود.

برای گزارش کردن ارزشهای خروجی، مسائل زیادی وجود دارد. یک مورد حالت «افزایشی» یا «مقوله اندازه‌گیری» می‌باشد. اما از آنجایی که کلیه روشهای ارزشیابی به صورت یکسانی توسط آن مسأله دچار مشکل هستند، لذا این معیار تبعیض‌گذار نمی‌باشد.

مسأله دیگر، اندازه‌گیری می‌باشد، هنگامی که بازارها ناقص یا کم‌فعالیت باشد، این حالت تمام روشهای ارزشیابی را به صورت یکسان تحت تأثیر قرار می‌دهد و از اینرو تبعیض‌گذار نمی‌باشد. چنین مسائلی برای آنکه حسابداران گزارش نمودن به ارزشهای خروجی را رد کنند، کافی بوده است. ولی به نظر نویسنده مسائلی که ارزشهای خروجی بوجود می‌آورند نسبت به روشهای دیگری که بکار گرفته یا پیشنهاد شده‌اند مشکلات کمتری به همراه دارند. غالباً چنین به نظر می‌رسد آنهایی که گزارش کردن ارزشهای خروجی را به علت حالت «افزایشی»، بازارهای ناقص، تأثیرات رفاه اجتماعی و یا دلائل مشابه دیگری رد می‌کنند در جستجوی یک روش ارزشیابی هستند که خالی از مسأله باشد. تا زمانی که چنین روش کاملی کشف شود، باید چیزی را گزارش کنیم حتی اگر آن چیز ناقص باشد.

بنابر این واضح به نظر می‌آید که باید راه‌های مختلف را با هم مقایسه کنیم و معیارها را به صورت یکسان در مورد تمام راه‌حلها بکار گیریم، سپس راه حلی را برگزینیم که به بهترین وجه شرایط معیارها را برآورده و در عین حال نقص آن از همه کمتر باشد.

منابع و مأخذ

1- Sterling, R. R., "Costs (Historical Vs. Current), Vs. Exit Values", Abacus, Vol. 17, No. 2, 1981, PP. 93-129.

2- Belkaoui, Ahmed, "Accounting Theory", 2nd Ed. Harcourt Brace

Jovonovich, 1985.

3- Hendriksen, Eldons, "**Accounting Theory**", Irwin, 1982.

4- Kohler, Eric Louis, "**Koher's Dictionary for Accountants**", 6th Ed.
Prentice - Hall, 1983.

